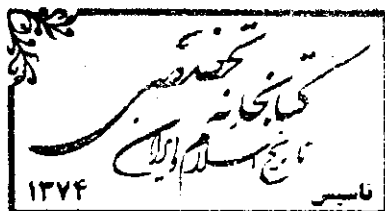


به صورت «عنصر خارجی» زیست و از نظر هویت رسمی تابعیت ایرانی داشت (س ۲۲۲). اینها همه مشتی از خروار نکات جالبی ست که آقای آدمیت از خلال انبوهی آثار مورخان غربی استخراج و استخراج کرده و با ترکیبشان در کتابی پرمایه و گرانقدر، گامی مهم در غنی ساختن بحث هویت فرهنگی شرق و غرب، و به تبع آن مسأله تجدد برداشته است که هر دو بحث، صد سالی ست در مرکز تاریخ فکر ایرانی بوده است.

گروه علوم سیاسی و تاریخ، دانشکده تهرام، کالیفرنیا

یادداشتها:

- ۱- آثار آقای آدمیت در زمینه تاریخ مشروطیت فراوان اند. از آن جمله اند امیر کبیر و ایران، اندیشه ترفی، ایدئولوژی نهفت مشروطیت ایران.
- ۲- در اواخر دهه پنجاه آقای آدمیت کتابی در زمینه تاریخ بحرین و مسأله حاکمیت آن نوشت اند. ر. ک. به: Adamiyat, Fereidoun. *Bahrain Islands*. N.Y. 1955
- ۳- آدمیت، فریدون. آشفنگی در فکر تاریخی. تهران، ۱۳۶۰. ناشر (؟).
- ۴- همان جا، ص ۷.
- ۵- همان جا، ص ۹.
- ۶- برای مهمترین کتاب در این زمینه، رک. به: Bernal, Martin, *Black Athena: The Afro Asiatic Roots of Classical Civilization*. 2 vols. N.Y. 1987, 1991.
- ۷- برای بحثی انتقادی در این باب، رک. به: Lefkowitz, Mary, *Not out of Africa*, N.Y. 1997
- ۸- برای بحث جالبی درباره این مسأله، رک. به: Kramer, Samuel Noah. *History Begins At Sumer: Thirty-Nine Firsts in Recorded History*. Philadelphia, 1981.
- ۹- برای ترجمه انگلیسی داستان گیلگمش، رک. به: *The Epic of Gilgamesh*. Tr. by N. K. Sanders. London, 1960, pp. 62-65.
- ۱۰- برای بحث جالبی درباره سبک روایی هومر، رک. به: Auerbach, C, *Mimesis: The Representation of Reality in Western Literature*. N.Y. 1957.



دکتر حمید صاحب جمعی

فرهنگ علوم انسانی

تالیف داریوش آشوری

چاپ اول، ۱۳۷۴، تهران

فرهنگ علوم انسانی اثری ست ارزشمند، سودمند، و نماینده خدمتی شایسته تحسین

به زبان فارسی امروز، به طور عموم، و به دست اندرکاران ترجمه از انگلیسی به فارسی، به خصوص. در این فرهنگ، معادل‌های فارسی زیبا و رسا و درست برای واژه‌های انگلیسی بسیار فراوان یافت می‌شوند که به احتمال زیاد از آزمون زمان موفق بیرون خواهند آمد و ماندگار خواهند بود. این فرهنگ را من بر پایه دو اصل زیر بررسی می‌کنم:

اول این که، واژه‌ها بنیادی‌ترین عناصر ساختاری هر زبانی هستند؛ هرگونه ناستواری، کژی، و کاستی در معنا و کاربرد آنها، هر چند ناچیز، نابخشدنی است زیرا ناچار به سست بنیادی و، عاقبت، به ویرانی ساختار زبان منجر خواهد شد. در واقع اگر تجربه کردن و حتی ماجراجویی در جنبه‌های دیگر زبان جایز و، در مواردی، سودمند باشد، هرگونه بی‌روایی و بی‌توجهی در مورد واژه‌های یک زبان ناپسند و نابخشدنی است. بدین ترتیب، فرهنگ واژه‌ها باید مدرک و سندی باشد با اعتباری مطلق و دور از هرگونه اشتباه و سهل‌انگاری. چنین حکمی محال و دور از واقعیت نیست. چرا که وقتی کسی به فرهنگ‌های عظیم انگلیسی به انگلیسی مراجعه می‌کند در حاصل یافته او جای شک و شبهه نیست. در حقیقت، فرهنگ واژه‌ها در نظام زبان همان مقام و اعتباری را باید داشته باشد که کتابهای آسمانی در نظام مذاهب!

دوم این که، رجوع به فرهنگ واژه‌ها باید تا حد امکان تمام نیازهای مراجعه کننده را به همه جنبه‌های زبانی یک واژه برآورده کند، از قبیل: کلید تلفظ، مبنا و منشأ ترکیب اجزاء متشکل، نقش کلمه در دستور زبان، و تمام معانی و معادل‌های ممکن برای واژه مورد جستجو. بدین ترتیب، فرهنگ واژه‌ها ایستگاه نهایی و مرجع قاطع برای مراجعه کننده است.

از این دو دیدگاه و بر مبنای این شاخص‌هاست که من فرهنگ علوم انسانی را بررسی می‌کنم. پیش از آغاز این بررسی، به دو نکته دیگر نیز باید اشاره بکنم: مرجع من برای این ارزیابی فرهنگ انگلیسی و بستر است که به کمک هشتاد و شش ویراستار و دوستان و دو کارشناس مشاور تألیف شده و شامل بیش از چهارصد و پنجاه هزار واژه است.^۱ به علاوه، از آن جا که من دعوی هیچ گونه کارشناسی حرفه‌ای در زبان‌شناسی و ادبیات را ندارم و از نگاه اهل علم به این بررسی می‌پردازم، روش و محتوای نقد من با آنچه مرسوم است احتمالاً متفاوت خواهد بود.

پس از مطالعه دقیق فرهنگ علوم انسانی، از نخستین تا آخرین واژه، به این نتیجه رسیدم که به نیت پرهیز از آشفتگی تا حد امکان، بررسی این واژه نامه به طور سیستماتیک و در بخش‌های پنجگانه زیر باید انجام گیرد: ۱- پیشوندها و پسوندها؛ ۲- معادل‌های زیبا و

رسا؛ ۳- معادلهای زشت و نارسا؛ ۴- معادلهای مغشوش و مبهم؛ و ۵- معادلهای ناکامل یا نادرست.

پیشوندها و پسوندها

یکی از دلایل گستردگی و کارآیی زبان انگلیسی وجود پیشوندها و پسوندهای بسیار و کاربرد یکدست و همسان آنهاست که قابلیت انعطاف و گسترش پذیری فوق العاده ای به این زبان می دهد. با پذیرفتن این واقعیت که، به خاطر خصوصیت‌های نهادی، این گونه انعطاف پذیری در زبان فارسی همواره میسر نیست، با این همه، مسؤلیت و رسالت خطیر پیش کسوتان نوواژه سازی در زبان فارسی امروز این است که تا حد وسواس و در نهایت باریک بینی و موشکافی کاربرد یکدست پیشوندها و پسوندها را در ترکیبهای گوناگون واژه ها مراعات کنند تا از هرج و مرج و آشفتگی پیشگیری شود. متأسفانه نمونه های این گونه بی توجهی ها در فرهنگ علوم انسانی فراوان یافت می شود. به منظور پرهیز از درازی کلام، در این جا فقط به معادلهای فارسی پیشوندها و پسوندها اشاره می کنم و از ذکر نمونه های انگلیسی برای هر کدام اجتناب می ورزم.

برابر پسوند بسیار رایج و مهم "ism-"، بیست و سه معادل فارسی در این فرهنگ به کار برده شده است. این احتمال وجود دارد که معادلهای دیگر از چشم من دور مانده باشند. اینها عبارتند از: - پراگنی، - باوری، - انگاری، - گیری، - گرایمی، - خواهی، - پروری، - پرستی، - خوئی، - وارگی، - دوستی، - گی، - آیینی، - شناسی، - واری، - سروری، - طلبی، - بافی، - بازی، - ی، - شیوه گی، - گویشی، و - بنیادی.

مؤلف فرهنگ علوم انسانی در نوشته بسیار جالب و آموزنده ای به تفصیل درباره معانی و کاربردهای مختلف پسوند "ism-" سخن گفته است.^۱ حاصل سخن ایشان همان است که در بالا گفته شد: از نشانه های گستردگی و کارآیی زبان انگلیسی یکی این است که کاربردهای بسیار متفاوت و بیشمار پسوند "ism-" (و پیشوندها و پسوندهای دیگر) در این زبان، همه به طور مستقل و بدون نیاز به هر گونه توضیح و توجیه، در شکل واژه ای خاص خود معانی کاملاً روشن و آشکار دارند؛ در حالی که زبان فارسی هرگز قابلیت این گونه انعطاف پذیری را ندارد و به جز کاربرد معادلهای مختلف برای این پسوند (و پیشوندها و پسوندهای دیگر) چاره دیگری در زبان فارسی نیست. پذیرش این واقعیت، با این همه، نباید بهانه ای باشد برای ایجاد هرج و مرج در کاربرد معادلهای فارسی. تا سرحد امکان باید در یکدستی و همسانی کاربرد این معادلهای کوشا بود. سهل انگاری در کاربرد پیشوندها و پسوندها به بهانه پیروی از «ریخت شناسی» (morphology) خاص زبان فارسی تا به جا و

نابخشودنی است.^۳

اگر پسوندهای «- باوری» و «- گرایی» را به عنوان معادلهای مناسبی برای «-ism» بپذیریم، واژه های بسیاری در فرهنگ علوم انسانی را می توان به صورت یکدست تر و همان تر ارائه داد و تا حد امکان از آشفتگی و بی حمایی اجتناب کرد. چند نمونه از معادلهای فارسی را آن گونه که در این فرهنگ آمده است، همراه با معادلهای مناسب آنها در داخل پرانتز، ذکر می کنم:

humanitarianism = انساندوستی (انسانیت گرایی، مشتق از واژه humanity به معنای

انسانیت)

occidentalism = غرب آئینی (غرب گرایی)

perfectionism = کمال طلبی (کمال گرایی)

universalism = جهانگیری، جهانروایی (جهانگرایی)

برابر پسوند «-ive» یازده معادل فارسی در این فرهنگ آمده است که عبارتند از: - آئه،

- گونه، - گر، - گار، - زده، - زا، - گرانه، - گذار، - ی، - آنده، و - گیر.

برابر پیشوند «-sub» هشت معادل فارسی آورده شده است که عبارتند از: زیر، - نیم، -

خرده، - فرو، - نا، - پایان، - پاره، و پیرا.

برابر پیشوند «-para» پنج پیشوند معادل (پیرا، - فرا، - نما، - باز، - ودش) و سه

پسوند معادل (- لغزی، - پریشی، و - نهاد) به کار برده شده است.

نمونه های دیگر کاربرد پیشوندها و پسوندها را فهرست وار در زیر می آورم. باید توجه

داشت که معادلهای فارسی پیشوندها و پسوندها گاهی جا به جای هم برابر واژه های انگلیسی به کار برده شده اند:

al- (- گذار، - نما، - دار، - آئه، - ی، - آری)

anti- (ضد، - پاد، - آتی، - ستیز، - گریز)

dis- (نا، - بی، - باز، - بد، - چند، - زدانی، - آگهی، - پاشی)

hyper- (بس، - گزافه، - دیر، - سخت، - پرست)

inter- (میان، - درون، - هم، - باز، - نا)

-ness (- گری، - بندی، - گذاری، - گی، - زائی، - زدگی، - نگگی)

non- (نا، - جز، - غیر، - بی، - پرهیزی)

post- (پس، - پشت، - فوق، - پسا، - پی)

re- (باز، - فرا، - نو، - نا)

trans- (ترا-، دگر-، فرا-، ورا-)

معادل‌های زیبا و رسا

نمونه‌های این دسته از معادل‌ها در فرهنگ علوم انسانی بسیار فراوان یافت می‌شود. همان‌طور که در بالا گفته شد، بسیاری از این واژه‌ها در زبان فارسی جا خواهند افتاد و پایدار خواهند ماند. مراجعه‌کننده به این فرهنگ این گونه واژه‌ها را خود به آسانی خواهد یافت.

معادل‌های زشت و نارسا

تصور من این است که معادل‌های متعلق به این دسته نماینده خُلق تجربه‌گر و شاید ماجراجوی مؤلف فرهنگ علوم انسانی هستند که قابلیت شکیبایی و تحمل خواننده را، گاهی تا سر حد نهایت، مورد آزمون قرار می‌دهند. این‌طور به نظر می‌رسد که انگیزه اصلی مؤلف در معرفی این گونه واژه‌ها پرهیز از کاربرد معادل‌های شناخته شده در زبان فارسی است. این که آیا چنین نیت و انگیزه‌ای، به خودی خود، ارزشمند و والاست و آیا باید جدی تلقی بشود بیرون از حوزه این بررسی است. آنچه به نظر من نماینده کمبود و کاستی این فرهنگ است این است که مؤلف دانشمند، بنا بر احساس مسؤولیت و بر مبنای دو اصلی که در ابتدای این نوشته مطرح شد، می‌بایست معادل‌های رایج و شناخته شده را نیز در کنار واژه‌های نوپرداخته ذکر می‌کرد تا خواننده نا آشنا به این گونه واژه‌ها دچار سردرگمی و ابهام نشود. در نبود فرهنگ فارسی به فارسی برای واژه‌های نو، تلاش خواننده در یافتن معادل‌های فارسی، بدین ترتیب، به کلی به هدر رفته است. وگرنه، ارائه واژه‌های نو و نا آشنا هرگز به خودی خود قابل ایراد نیست؛ گذشت زمان و پذیرش توده فارسی‌زبانان تکلیف این گونه واژه‌ها را روشن خواهد کرد. همان‌گونه که بنا به گفته مؤلف در «درآمد» فرهنگ علوم انسانی اصرار در کاربرد واژه‌های عربی تبار نشانه بیماری «فصل فروشی» است، اصرار در کاربرد واژه‌های نو و ناشناخته، بدون اشاره به معادل‌های شناخته شده و رایج، نیز می‌تواند گواه بر عارضه و خیم تر elitism باشد. به هر حال، اگر این گونه ابتلائات در اشکال دیگر نوشتاری قابل تحمل و بخشش باشد، در فرهنگ واژه‌ها به هیچ وجه جا و مقامی ندارد. علاوه بر اینها، هدف از تألیف فرهنگ واژه‌ها نباید تحمیل و دیکته کردن سلیقه خاص مؤلف به خواننده باشد؛ بر مراجعه‌کننده است که بنا بر سلیقه و نیاز زبانی خاص خود معادل مناسب را از میان همه معادل‌های ممکن انتخاب کند. چند نمونه از معادل‌های زشت و نارسا را در این جا ذکر می‌کنم و معادل‌های فارسی آشنا و رایج را، تا آن جا که آگاهی دارم، در داخل پراکنش می‌آورم. خوانندگان فرهنگ علوم انسانی بر حسب

تمایلات زبانی و ادبی خود به طور قطع نمونه های دیگر این دسته از معادلهها را در این فرهنگ خواهند یافت.

developmental disorders = نابسامانی بالندگی (اختلال رشدی یا پرورشی)

distinctive qualities = چونی های جدایی بخش (کیفیت های ویژه)

dysphagia = دش-اوباری (اختلال بلع)

free association = یاد پیمانی آزاد (تداعی معانی)

golden age = روزگار زرین (عصر طلایی)

graduate = مدرسه دیده، آموزش دیده (فارغ التحصیل)

hypersomnia = بس خُسبی (پُر خوابی یا زیاد خوابی)

information feedback = بازخورد آگهانش ها (?)

legible = بازخوانش پذیر (خوانا)

mainland = زمینلاد (?)

malformed = دژ دیسه (بدشکل، کج شکل)

reactivation = کُشگر سازی دوباره (بازجلبانیدن، دوباره به کار انداختن)

sexualized = سکسانیده (?)

برخی از معادله های متعلق به این دسته حتی به صورت اصلی انگلیسی نیز بی معنا به نظر می رسند. روشن نیست که این واژه ها را مؤلف از کدام منبع به دست آورده و نیت او از ذکر این ترکیب های مهجور و نا آشنا چه بوده است. از این جمله اند:

anal sadism = سادیسم دوران نشینی (!)

instrumental conditioning = بازبندان هدفدار

sexual communism = کمونیسیم سکسی (!)

social atom = اتم اجتماعی

structural unemployment = یکاری ساختاری

subtest = پاره تست

symptomatic bearer or wearer = درد - نشاندار

sympathetic induction = انگیزش همدلی

teaching machine = ماشین آموزشی

social metabolism, anabolism, or catabolism = سوخت-و-ساز اجتماعی،

آنا بولیسیم و کاتا بولیسیم اجتماعی

ترکیب واژه آخری به کلی بی معنا و نارسا به نظر می رسد و اصل و نسب و جنبه کاربردی آن به هیچ وجه برای من روشن نیست. متابولیسم (سوخت و ساز) یکی از اساسی ترین پدیده های فیزیولوژیکی در موجودات زنده است که آنا بولیسم و کاتا بولیسم، به ترتیب، نماینده جنبه های سازنده و مخرب این پدیده هستند. ترکیب این اصطلاح فیزیولوژیکی خالص با مفهوم «اجتماعی» به کلی مهمل و بی معناست. این واژه ترکیبی در فرهنگ عظیم «وبستر» و فرهنگ *The American Heritage*، که این دومی مرجع اصلی مؤلف بوده است، یافت نمی شود. حتی اگر این ترکیبهای مهجور را مؤلف فرهنگ علوم انسانی در جایی دیده باشد، ذکر آنها در یک فرهنگ بسیار محدود چند هزار واژه ای به کلی نامربوط و نالازم است. اگر کسی این گونه اصطلاحات را در فرهنگهای نیم میلیون واژه ای، که حاصل کوشش دو بیست و هشتاد و هشت کارشناس است، پیدا نکند، احتمال این که در جستجوی آنها به فرهنگ علوم انسانی رجوع کند بسیار اندک است.

معادل‌های مفشوش و مغلوپ

در این دسته، اشاره به مواردی است که برابر واژه های انگلیسی با معانی متفاوت، مؤلف معادل فارسی یکسانی آورده است و یا اشاره به معادل‌هایی است که جزئی از ترکیب آنها در موارد مختلف ناهمسان به کار برده شده است. نمونه های زیر از این دسته اند:

«دریافت» معادل *comprehension* و *apprehension*.

«وهم» و «وهم زدگی» برابر *hallucination*، *illusion* و *delirium*. این اصطلاحات روانپزشکی معانی به کلی متفاوتی دارند و معادل «وهم زدگی» برابر هر سه آنها برای یک کارشناس یا مترجم کاملاً بیفایده است.

«میانگین» معادل *average*، *mean*، *median*، *middle*. این اصطلاحات روش اندازه گیری و معانی آماری به کلی متفاوتی دارند و از واژه های بسیار ابتدائی و رایج در کاربرد علم آمار هستند.

«ساز و کار» معادل *mechanism* و *defense*.

«زود رس» معادل *early* و *premature*.

«آزمایشی» و «آزمایشگری» هر دو برابر *experimental*. مثل این است که مؤلف

مطمئن نیست کدام وجه درست است.

«همجنس گرا» معادل *homosexual* که برابر درستی است. اما «دگرجنس خواه»

معادل *heterosexual*؛ چرا نباید گفت «دگرجنس گرا»؟

«روح القدس» برابر *Holy Spirit*، اما «بارگاه قدس» به جای «بحر القدس» معادل

. Holy Sea

«درآمد» معادل introduction و overture، prologue.

«گونه» و «سینخ» برابر type، اما «تیب‌های خردورز» معادل rational type؛ چرا نباید گفت «گونه‌ها یا سینخهای خردورز»؟

«ملت باوری» معادل nationalism (شاید «ملیت باوری» درست‌تر باشد)، اما «ملت پرستی» برابر ultranationalism که معادل درستش «ملیت باوری افراطی» است.

«ماشین ناشناس پرنده» برابر UFO. اما «بشقاب پرنده» معادل unidentified flying object. این هر دو واژه یکی هستند و UFO فقط شکل مخفف این دو است.

«شتاب» برابر acceleration و momentum، velocity. این اصطلاحات علم فیزیک تعریفها، روشهای اندازه‌گیری، و معانی متفاوتی دارند و معادل «شتاب» برای هر سه آنها به کار کارشناسان فن نمی‌خورد.

«گونه نما» و «سینخ نما» معادل typical. اما «ناتیپیک» برابر atypical؛ چرا نباید گفت «ناگونه نما» یا «ناسینخ نما»؟

«شرق‌شناسی» برابر orientalism («-شناسی» معادل «-logy» در زبان فارسی جا افتاده است، بنا بر این «شرق‌شناسی» برابر orientology باید باشد و «شرق‌گرایی» معادل orientalism)، اما «غرب‌آئینی» معادل occidentalism (به جای «غرب‌گرایی».

این پیشنهاد با توجه به این واقعیت ارائه می‌شود که یک صد سال است در زبان فارسی «شرق‌شناسی» برابر orientalism به کار می‌رود.

«کنش پذیر» و «بی‌کنش» هر دو معادل passive.

«جامعه‌گریز» و «مردم‌گریز» برابر antisocial، asocial. «ضد اجتماعی» برابر

مناسب تری برای antisocial است.

مؤلف فرهنگ علوم انسانی در پاسخگویی به نقدی بر این کتاب به درستی نوشته است که گذاشتن یک واژه فارسی برابر چند واژه انگلیسی هم معنای اشکالی ندارد. نمونه‌هایی که در بالا آورده شد از این گونه نیستند زیرا واژه‌های انگلیسی معانی همسانی ندارند و به کار بردن معادل فارسی واحدی در برابر آنها اشتباه و گمراه کننده است.

معادل‌های ناکامل یا نادرست

با وجود آن که مؤلف فرهنگ علوم انسانی در «درآمد» این فرهنگ بارها اشاره کرده است که این فرهنگ مختص واژه‌های مربوط به علوم انسانی است، با این همه، در متن واژه‌نامه معادل‌های بسیاری برابر واژه‌های مصطلح در علوم دیگر نیز آورده است. اکثریت

قریب به اتفاق معادل‌های نادرست برای بره‌های این دسته از واژه‌ها هستند. آشکار است که تخصص و قدرت مؤلف در علوم انسانی است؛ نیت او از ذکر واژه‌های مربوط به علوم دیگر و آوردن معادل‌های فارسی آنها، و بدین ترتیب ایجاد کم و کاستی در این فرهنگ، روشن نیست. به چند نمونه از معادل‌های متعلق به این دسته در زیر اشاره می‌کنم:

مؤلف در برابر واژهٔ nutrition معادل‌های «غذا، خوراک، خورش مایه» را قرار داده است که به هیچ وجه معنای درست این واژه را نمی‌رساند. nutrition به معنای فرآیندی است که به وسیلهٔ آن یک موجود زنده به منظور پیشبرد رشد و یا ترمیم اندامها و بافت‌های آسیب دیده یا کوفته، مواد غذایی را به کار می‌گیرد و درمی‌آمیزد. بدین ترتیب، «غذا، خوراک، و خورش مایه» جزء مایه‌های فرآیند nutrition هستند، نه خود آن فرآیند. بهترین معادل این واژه همان «تغذیه» است. از این رو، معادل nutritious واژهٔ «مغذی» است نه «غذا دهنده، خوراکی، غذایی» و معادل malnutrition «سوء تغذیه، بدی تغذیه» است نه «بد غذایی و بدخوراکی». این که این معادلهای عربی هستند و، از این رو، تحمل ناپذیر و زیان‌بخش، بحث جداگانه‌ای است. واقعیت این است که تا زمانی که معادل رسا و گویایی برای این واژه و مشتقات آن پیدا نشده چاره‌ای به جز کاربرد «تغذیه» نیست.

«تورم» معادل درستی برای inflation است ولی معادل «آماس» برای این واژه به کلی نادرست است. «آماس» معادل inflammation است که یک پدیدهٔ پزشکی است، در حالی که «تورم» یا inflation پدیده‌ای است اقتصادی و مالی. بدین ترتیب، اصطلاح deflation که معکوس inflation است معادل «تورم کاهی» باید باشد نه «آماسگاهی».

interstitial اصطلاح پزشکی دیگری است مربوط به رشته‌های تشریح و آسیب شناسی و به معنای «میان شبکه‌ای» نه «شکاف انداز». توضیح بیشتر در این زمینه نیازمند زمان و فضای دیگری است.

معادل بسیار رایج و شناخته شدهٔ hypertension «پرفشاری خون» یا «ازدیاد فشار خون» است نه «بس تنشی». پیشوند «بس-» که مؤلف در برابر «hyper-» به کار برده است در نگاه اول مفهوم «کافی» را به ذهن می‌آورد؛ پیشوندهای «پر-» یا «زیاد-» در برابر «hyper-» رساتر هستند. از اینها گذشته، حتی مردم کوچه و بازار که احتمالاً هرگز نیازی به فرهنگ واژه‌ها ندارند با معنای «فشار خون» کاملاً آشنایی دارند و هیچ گونه لزومی به واژه‌سازی در این مورد نیست. به علاوه، برگرداندن تحت اللفظی tension به «تنش» در مورد اصطلاح hypertension به کلی خطاست و نمونهٔ ناآگاهی مؤلف در مورد

معنا و مفهوم واژه های علمی جدا از علوم انسانی ست. اگر مؤلف آوردن این گونه واژه ها را لازم می دانست، صلاح این بود که با کارشناسان فن مشاوره می کرد.

معادل درست برای واژه diagnosis «تشخیص» است نه «بیماری شناسی». «تشخیص» فرآیندی ست که به وسیله آن بیماریها شناخته و از هم تمیز داده می شوند. به علاوه، برای ترجمه این جمله بسیار ساده: "what is your diagnosis?"، معادل «بیماری شناسی» کاربرد پذیر نیست.

diurnal به معنای «روزانه»، معکوس «شبانه»، است نه «روز به روز». معادل «خود رفتاری» برابر egomania آن چنان درست و رسا نیست؛ معادلهای «جنون خود مداری، خود پرستی، یا خودخواهی» رساتر و درست تر هستند. examinee یعنی «شخصی که امتحان می شود» یا «امتحان شونده»، نه «امتحانی» که به معنای «چیزی ست که امتحان می شود».

lecture معادل «سخنرانی» ست نه «کنفرانس» که به کلی معنای متفاوتی دارد. مؤلف در برابر median range معادل «میان مدت» را آورده است، در حالی که مفهوم «مدت» در واژه range مستتر نیست. شاید «میان دامنه» درست تر باشد.

معادل تک «نمره» برای score به کلی نارسا، نادرست، و ناکامل است. حداقل یازده معنا و کاربرد مختلف برای این واژه وجود دارد که «نمره» (number) یکی از آنها نیست. از جمله معانی این واژه است: شکوه و شکایت، نتیجه نهایی بازی یا مسابقه، رتبه و نتیجه حاصل از امتحان، و موسیقی متن فیلم یا نمایش.

«پیش پایان» معادل semifinal آورده شده است. پیشوند "semi-" به معنی نیم یا نیمه است. بنابراین معادل درست این واژه، «نیمه نهایی» ست. بدین ترتیب، اصطلاح semifinalist به معنی شخصی ست که به مرحله نیمه نهایی رسیده باشد، نه «پیش پایانی». معنی دیگر پیشوند "semi-" «دوبار» است فرضاً در واژه semiannual معادل «دو بار در سال».

«اقلیم اجتماعی» معادل رسا و زیبایی برای social climate نیست؛ «جو اجتماعی» شاید معادل بهتری باشد.

مؤلف، standard error را به طور کاملاً تحت اللفظی به معنای «خطای همیشگی» برگردانده است. این واژه ترکیبی اصطلاح بسیار رایج و اساسی در علم آمار است با فرمولی مشخص برای اندازه گیری و معنایی بسیار خاص. تا وقتی که معادل رسا و مناسبی برای آن توسط کارشناسان علم آمار و سایر علوم پیدا نشده، باید همان واژه انگلیسی را

به کار برد تا کسانی که با این مفهوم آماری سروکار دارند در ارتباط با سایر کارشناسان فن گرفتار ابهام نشوند.

«ذوق ورز» یکی از معادلهای درست برای amateur می تواند باشد ولی حق مطلب را ادا نمی کند، زیرا این واژه همچنین به معنای «غیر حرفه ای» در مقابل «حرفه ای» (professional) است.

برای واژه acute معادلهای مختلف ذکر شده به جز معادل «حاد» که تنها کاربرد این واژه در علم پزشکی است.

«دارو طلبی» معادل نادرستی برای drug tolerance است؛ tolerance در این زمینه به معنای کاهش فزاینده حساسیت در برابر اثرات داروهاست که در نتیجه مصرف طولانی آنها پیدا می شود. شاید «تاب آوری دارویی» معادل رساتری باشد.

euphemism در حقیقت به معنای «خوش بیانی» یا «خوش زبانی» نیست، بلکه اشاره به کاربرد واژه ها یا عبارتهایی است با معانی یکسان که کمتر جنبه مستقیم، ناخوش آیند، یا توهین آمیز دارند. فرضاً کاربرد «از دنیا رفتن» به جای «مردن». ممکن است آدم خوش زبان یا خوش بیان به هیچ وجه رعایت euphemism را نکند. برعکس، رعایت euphemism مستلزم خوش بیانی یا خوش زبانی نیست. معادل «حُسن تعبیر» برای این واژه در فارسی به کار رفته است، ولی این معادل نیز آن چنان رسا و دقیق نیست.

feeble به معنای «ضعیف، نحیف» است نه «کُند» (slow).

«نهایی» (final, ultimate) معادل درستی برای marginal نیست.

«بازگمارش» شاید معادل درست تری برای reappointment باشد تا «بازبخشیدگی».

survivor معمولاً در زبان انگلیسی به کسی اطلاق می شود که از حادثه ای جان به در برده باشد، در حالی که «بازمانده» کسی است که پس از مرگ خویشان نزدیک باقی مانده باشد. بدین ترتیب «جان به در برده» یا «زنده مانده» معادلهای رساتر و دقیقتری برای این واژه هستند.

گرچه «سرنوشت و قسمت» معادلهای weird هستند ولی کافی نیستند، زیرا معادلهای رایج تر و مرسوم تری برای این واژه وجود دارد نظیر «غیرعادی»، «عجیب و غریب»، «شور»، و «رازناک».

در پایان به دو نکته دیگر نیز باید اشاره کنم:

۱- از آن جا که سرچشمه و خاستگاه فرهنگ علوم انسانی زبان انگلیسی است، و بنا بر

دو اصلی که در ابتدای این بررسی به عنوان پایه های سنجش این فرهنگ ذکر شد، تلفظ واژه ها و اصطلاحات انگلیسی که قابل برگرداندن به فارسی نیستند باید کاملاً درست و رسا نوشته شده باشد. هیچ گونه لغزش و سهل انگاری در این امر بسیار ساده، و در عین حال ضروری، پذیرفتنی و بخشودنی نیست. متأسفانه، این نکته در مواردی چند در این فرهنگ رعایت نشده است. چشمداشت به جای خواننده آگاه از یک فرهنگ انگلیسی به فارسی این است که در آن دقت و سواس آمیز در تلفظ واژه های انگلیسی به کار رفته باشد. نمونه های زیر را به عنوان شاهد می آورم:

تلفظ درست robot «روبات» است نه «روبوت».

در زبان انگلیسی اصطلاحی با تلفظ «یوفو» وجود ندارد. تلفظ درست UFO «یو. اف.

او» است.

taboo باید «تَبُو» تلفظ بشود نه «تابو».

«آفرو» تلفظ درست afro است نه «آفرو».

۲- در مورد واژه های انگلیسی که معادل فارسی برای آنها وجود ندارد، و یا حداقل در فرهنگ علوم انسانی به معادل های آنها اشاره نشده، و فقط به خط فارسی نوشته شده اند، مؤلف باید به طور مختصر معنای آنها را برای مراجعه کننده توضیح بدهد، و گرنه ذکر مجدد آنها به خط فارسی به کلی بیسوده است و نیاز خواننده را جوابگو نخواهد بود. تلاش مراجعه کننده در جستجوی معنای یک کلمه، بدین ترتیب، کاملاً بی پاداش و عبث خواهد بود. به عنوان نمونه اشاره می کنم به واژه taboo که معادل «تابو» در برابرش گذاشته شده (بگذریم که تلفظ صحیح این واژه «تَبُو» است)، یا واژه totem که مقابلش «توتم» آورده شده. روشن نیست که اگر مؤلف نیت توضیح و توجیه این واژه ها را نداشته، بر مبنای چه دلیل و منطقی ذکر مجدد آنها را به خط فارسی لازم دانسته است. هزاران واژه از این گونه در فرهنگ های انگلیسی به انگلیسی یافت می شوند که معادل انگلیسی ندارند و به تلفظ اصلی به خط انگلیسی آورده شده اند، متأسفانه با توضیحات کامل برای خواننده احتمالی. باز هم به این نکته بسیار ساده و در عین حال اساسی اشاره می کنم که غرض از تألیف فرهنگ واژه ها، باید تا حد امکان، بر آوردن همه نیازهای زبانی مراجعه کننده باشد.

اشاره آخرین من این است که مؤلف فرهنگ علوم انسانی معادل انگلیسی *Dictionary for Human Sciences* را در برابر عنوان فارسی این کتاب آورده است، در حالی که «علوم انسانی» در متن این فرهنگ معادل humanities آمده است که معادل کاملاً رسا و درستی است. به علاوه، ترکیب *human sciences* در این فرهنگ وجود ندارد. بدین ترتیب،

روشن نیست که چرا معادل زیبا، رسا، و درستِ "Dictionary for Humanities" به کار برده نشده است.

امیدوارم که نکته های یاد شده در این بررسی در بهبود چاپهای بعدی این فرهنگ بسیار سودمند و با ارزش مفید باشد.

سین سینائی، اوهایو

پانویسها:

۱- Webster's Third New International Dictionary of the English Language
Unabridged, Springfield, Massachusetts, U.S.A., 1986.

۲- مجله جهان کتاب، تهران، سال دوم، شماره ۱۵ و ۱۶، ص ۴.

۳- داریوش آشوری، بازاندیشی زبان فارسی، تهران، ۱۳۷۲، بخش «بسوند ایسم و مسأله برابرایی برای آن در

فارسی»، ص ۵۳-۷۰.

پال اسپراکمن

عبدالهادی حائری

آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو

تهران: انتشارات معین، ۱۳۷۲

صفحات: ۵۵۲

رویارویی یک شهروند معمولی با دورویه ایران شناسی امریکا

در سال ۱۳۷۲ کتابی به نام آنچه گذشت... نقشی از نیم قرن تکاپو به قلم مرحوم دکتر عبدالهادی حائری انتشار یافت.^۱ این نوشته شرح حالی ست از شخصی به نام «امید» که به قول نویسنده «یک شهروند معمولی» ست که در جوانی به عنوان شاگرد کارگاه شعربافی کار می کرد و سرانجام پس از چیره شدن بر سختیهای فراوان استادیار موقت در یکی از مهمترین دانشگاههای امریکا گشت. پیام داستان شگفت انگیز امید بسیار ساده است: راز موفقیت در زندگی پول و پارتی بازی نیست بلکه پشت کار و اعتماد به نفس است. در پیشگفتار آنچه گذشت دکتر حائری هدف کتاب را این طور شرح می دهد:

این کتاب به جوانانی که می پندارند تا وسایل مادی و اطمینان بخش کار پیشایش فراهم نشود موفقیت به دست نمی آید، آشکارا نشان می دهد که آنان اندیشه درستی ندارند زیرا تنها ضامن